

به بهانه‌ی او کراین ۲

مهدی گرایلو

۱. پافشاری بایدن بر اینکه به او کراین به دلیل اینکه در ناتو نیست نیرو نخواهد فرستاد، برای غرب باوران جهان چنان سنگین آمد که خود را به نشنیدن زدند، درحالی‌که روی سخن او با خود غرب بود: اگر هم‌موندِ ناتو نشوید، در برابر هیچ تازشی پشتیبانی نخواهید شد؛ گویا برخی از اروپایی‌های کوچک هم این پیام را شنیده‌اند؛ البته پس از تماشای رویدادهای افغانستان و اوکراین و از پشت‌خنجر خوردن‌های چندباره‌ی کردهای عراق و سوریه، شاید برای آنها این پرسش نیز پیش آید که حتا با فرض پیوستن به ناتو چقدر می‌توان به وعده‌های امنیتی آمریکایی چنین بی‌مایه دلگرم بود؛ اما وقتی، آسیا و آفریقا به کنار، حتا خود اروپا به فیس‌وفاده‌ی پیردخت‌ری‌اش در برابر توان اقتصادی چین و فشار امنیتی روسیه – چه امنیت نظامی و چه امنیت انرژی – چوب حراج زده است، این شاید واپسین تیر ترکش آمریکا برای بازگرداندن جهان به اقلیم جنگ سردی‌ای باشد که در آن وهم ناامنی بر واقعیت‌های اقتصادی و گیتاسیاسی جهان می‌چربد. روشن نیست که آمریکا در پیشبرد این نقشه چقدر کامیاب خواهد بود، اما بهرروی پس از آغاز جنگ، وقاحت شگفت‌آور واشنگتن که با آن دعای خیر تمسخرآلود برای کیف‌عامدانه بی‌تفاوتی نظامی‌اش در برابر سرنوشت خنده‌دار سرزمینی را به نمایش می‌گذاشت که سال‌ها دلقک‌های بی‌شلوار آن را با شمشیرهای چوبی به جنگ با غول می‌انگیخت، نشان از تلاش همه‌سویه‌ی او برای اجرای آن دارد، حتا اگر در این کار بار دیگر انگشت‌نمای بوزینه‌های دربار خود شود. این بوزینه‌ها اروپایی‌ها نیستند، چون آنها هم انگشت‌نما شده‌اند؛ کسانی از قماش نخست‌وزیر پیشین قطر را بپایید که یکریز می‌مویند که تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد؛ و گرنه تا آنجا که به خود اروپا بازمی‌گردیم، به دیده نمی‌رسد که پسر بچه‌هایی چون مکرون چیزی واقعی‌تر از پوروشنکو در دست داشته باشند: سی‌ان‌ان از راه دور با رئیس‌جمهور پیشین اوکراین در خیابان‌های کیف گفتگو می‌کند و او با نشان‌دادن یک قبضه کلاش‌نیگف و چند آدم‌پلنگی‌پوش در پشت سر خود، می‌گوید شماری مسلسل و یکی دوتا تیربار سنگین دارند و به ایستادگی ادامه می‌دهند و از پشتیبانی جهان آزاد هم سپاسگزارند. فرانسه که سرزمین طاق‌نصرت‌بستن برای دوگل‌های تمام‌نشدنی تاریخ است و روز آغاز اشغالش قلوه‌سنگ‌های کفپوش پیاده‌روها را برای پرتاب کردن به تانک‌های هیتلر از جا در می‌آورد و به دست گارسون‌هایش می‌داد تا اگر پیروز هم نشدند دست کم دست‌مایه‌ای برای چند سرود میهنی پس از جنگ داشته باشند، حواسش هست که سرانجام مکرون هم روزی یک «رئیس‌جمهور پیشین» خواهد بود و شاید نیاز شود تا از راه دور به سی‌ان‌ان آمار جنگ‌افزارهایش را بدهد؛ همچنین ناتوی اروپایی

همان قدر از ناتوی آمریکایی پرزورتر است که دو گل از روزولت؛ اینها حرف من نیست، یادآوری بایدن در رسانه‌هاست که چندهفته بود دیوانه‌وار اصرار می‌کرد کیف به دست روس‌ها بیفتد و او هیچ کاری نکند؛ راست آنکه از روزگار ترامپ آشکار بود که او کراین دیر یا زود رفتنی ست و بایدن هم که آن را پیشاپیش از دست رفته می‌دید روغن ریخته را نذر امامزاده کرد: با این برساخته که اگر او کراین مانند سه‌گانه‌ی بالتیک در ناتو بود، اکنون دست روسیه به آن نمی‌رسید، ناتوانی روزافزون خود در برابر مسکو را همچون توانمندی انگاره‌ی بازدارندگی ناتو نمایش داد؛ امروز هم روی پیشنهاد عجیب بودجه‌ی نظامی صدمیلیاردی آلمان و سوسه‌های سوئد و فنلاند برای پیوستن به ناتو و سخنان برخی از ترس‌مدرده‌های سیاست اروپا درباره‌ی اهمیت توان‌افزایی ناتو برای مهار روسیه و تفکیک‌های اقتصادی و ترابری حساب و کتاب شد که نقداً بایدن آنها را به رخ پوتین کشید؛ شاید چندتای اینها لاف باشد و چندتای دیگر خلاف، اما هرچه هست تیری در تاریکی ست؛ در زمان جنگ سرد هم از این لاف و خلاف‌ها می‌گفتند و برخی نیز باورشان می‌کردند.

۲. در نگره‌نگاشت‌های پای برخی از نوشته‌های تارنمای مشرق و حتا فارس درباره‌ی رویدادهای او کراین، با انبوهی از پیام‌های خجسته‌باد به پیروزی‌های «ارتش سرخ روسیه بر امپریالیسم» برخوردیم؛ نمی‌گمانم که مشرق و خوانندگان کمونیست یا چپ‌گرا شده باشند، اما همدلی‌های ضدامپریالیستی آنها با شکست حقارت‌بار ناتو ناچشم‌داشته نبود. چنانکه در نوشته‌ی پیشین گفتم، تا آنجا که به دلالت‌های گیتاسیاسی بیدرنگ ضربه به ناتو و سیاست در قاره‌ی شرم‌آور اروپا بازمی‌گردد، من نیز با این جبهه همدلم و وقتی می‌بینم این رویداد چنان در روان نیروهای ضدامپریالیست پژواک یافته که حتا مشرق و فارس را نیز در برابر برخی نگاره‌های دست‌چپی اغوا کرده است، حال دل‌چپ‌ها و کمونیست‌هایی را نیز که در گوشه‌گوشه‌ی جهان پهن و ژرفای خود را با این جبهه اندازه می‌گیرند، پیشاپیش حدس می‌زنم؛ نمونه‌های پررنگ آن را نیز در واکنش‌های بسیاری از نیروهای سیاسی ضدامپریالیستی در همین روزها دیدیم. در چنین دقایقی همزادپنداری با تصویر واقعیت و تداعی‌های تاریخی‌اش به نیرومندترین رانش سیاسی تبدیل می‌شود و این البته تا آنجا که خود سیاست در دستور است، بسان ابزار برای بسیج عمومی جبهه به کار می‌آید. بدون اینکه بخواهم روایی چنین کاربست‌هایی را رد کنم، تأکید بسیار دارم بر اینکه یک نیروی انقلابی هرگز نمی‌تواند فعلیت‌های سیاسی را با فعلیت خود انقلاب یکسان بگیرد؛ آنچه به این نیرو روایی کاربست یا از آن خود کردن یک پیروزی سیاسی را می‌دهد، انقلابی ست که پیشاپیش حقیقت خود را از آن می‌گیرد؛ و گرنه در خود قدرت، حتا هنگامیکه در برابر بربریت مطلق سنجیده می‌شود، هیچ حقانیت خودبسنده‌ای نیست. می‌گویند جهان آستن سامان دیگری ست که در آن شاید بر آوارهی امپریالیسم پوزه‌بند ستبرتری بخورد؛ چنان جهانی چه بسا تاب‌آوردنی‌تر از آنچه تاکنون دیده‌ایم باشد، اما این تنها به شرطی معنادار است که هر آنچه در آن جهان محتمل به‌تازگی برمی‌آید، هموارکننده‌ی راه نوزایی انقلابی انسان و هستی‌بخشی دوباره به او باشد؛ و گرنه در نفس سلبی تکانه‌ی ضدامپریالیسم هیچ حقیقتی که کانون ارزش‌گذاری

دیگر گونه‌ی پیوندهای برساننده‌ی آن جهان باشد در کار نیست؛ در زمان‌هایی که یک سامان قدرتِ نوحاسته پدیدار می‌شود، بسیاری از نیروهای درگیرِ نبرد با قدرت‌های کهن که همینک با او همدلند یا خود را همجبهه‌ی او می‌یابند، خودبخود جهان را نیز به میانجیِ انگاره‌های او سیر می‌کنند؛ یک انقلاب باید شش‌دانگ مراقب باشد که چنین بلایی سرش نیاید؛ نیروی انقلابی تنها به توانِ مادیِ جبهه‌ی ضدامپریالیستی نیاز دارد، نه به دستگاهِ شناخت و عقلانیت و فاهمه‌ی آن؛ آنچه بیش از اندازه بایسته است به یادداشتنِ بی‌تخفیفِ این حکم است که هیچ عقلانیتی که جهان را تنها از رهگذرِ نفیِ آنچه برای او زیانبار است می‌شناسد، نمی‌تواند کار گزارِ حقیقتِ شریک‌ناپذیری باشد که مرجعیتِ بی‌چون و چرای خود را همچون ایمانی جمعی به یک واحدِ هستی‌بخش، با اشراقِ انقلاب به جهان زور می‌کند. روسیه به کیفرِ هواداریِ تل‌آویو از او کراین، ناگهان جولان را داشته‌ی گسست‌ناپذیر سوریه خواند؛ برای نیروهای مقاومت این آورده‌ی سیاسی بزرگی ست و در خوش‌بینانه‌ترین گمانه‌ها، با پیش‌انگاشتِ آنچه اینروزها پُر درباره‌ی چرخشِ سامان گیتاسیاسی جهان گفته می‌شود، شاید کار به دخالتِ مستقیم روسیه در این دشواری تاریخی نیز بکشد. گمان نمی‌کنم که کسی درین باره تردید داشته باشد که در فاهمه‌ی روسی، در بهترین حالت، پرسشِ یهودِ چیزی بیش از پرسشِ کشمکشِ ملیِ عرب و اسرائیل نیست؛ گرچه بیگمان می‌توان از این دگرگونیِ ترازمندیِ نیروها در واقعیت‌های سیاست جهان به زیان اسرائیل در پی‌کنش روسیه بهره بُرد، اما هرگز نباید دستگاهِ شناختِ مسکو از این پدیدار را جایگزین آن ایستاری کرد که به‌ویژه با پنجاه‌وهفت و سپس به کارگزاریِ نیروهای مقاومت، در برابرِ عملگرِ یهود گسترش یافته است؛ برآلیدنِ جبهه یا اردوگاه ضدامپریالیستی – که چشم‌اندازهای انقلابی نیز بیش و کم بدان می‌پیوندند – تا مرتبه‌ی یک ابرقدرت نوین، بر احتمال فروکاست‌هایی ازین دست می‌افزاید؛ ماندن به دلایل سیاسی در این جبهه و دچار نشدن به وسوسه‌ی فزاینده‌ی این فروکاست‌ها کار دشواری ست، چون سخن بر سرِ مؤمن ماندن به فعلیتِ حقیقتی ست که زمانِ بسیار زیادی از انقلابِ آن می‌گذرد، آن هم در شرایطی که قدرتی دیگر با افق‌هایی که هنگام پدیدار شدنِ خود به نمودِ سیاسی بی‌واسطه‌ی افق‌های انقلاب مانده‌اند، ناگهان عظمتِ فریبای خود را پیش چشم ناامیدان می‌گذارد؛ اما حتا گذشتِ هزاره‌ها از فراخوانِ انقلاب هم آن را از فعلیت نمی‌اندازد و بدین سان هیچ چیز نمی‌تواند این واقعیت را تغییر دهد که ایمان به قدرتی که درواپسین وهله به آن مرجع تحویل نمی‌شود، شریکِ مطلق است. در چنین شرایطی که همه، و هر کدام با دلایل و حقِ تحفظِ ویژه‌ی خود، به درجات گوناگون با پیامدهای گیتاسیاسی بیدرنگیِ یک پیروزیِ جبهه‌ای همدلی می‌کنیم – جبهه‌ای که اگر من هم نیرویی هراندازه کوچک باشم بیگمان باید همچون سالیان گذشته در بسیاری جاها با آن همراهی کنم – بهتر است هر که خود را در این جبهه می‌انگارد، برای پیش‌درستی دیدگاهش این آزمون را بر خود بگذراند که آن عنصرِ برتری که نمی‌گذارد در آینده به یک فرقه‌ی دمکراتِ کارپرداز در سامانه‌ی قدرت نوین فروکاسته شود، در کجای منظومه‌ی سوژ کتیوبته‌ی او هنوز فعلیت دارد.

۳. این پرسش را پیش از هر گروه و گرایش ضدامپریالیستی باید از کسانی پرسید که دولت را در تابستان به دست می‌گیرند و باز به وین می‌روند. با تماشای جشنواره‌ی بلاهایی که تنها در چندروز از هر شکاف پرده‌ی آسمان بر سر اوکراین بارید، بیش از پیش ناروشن است که ارزش اینهمه دَوَندگی برای رسیدن به لاشه‌ی مگس‌پوشِ برج‌ام در چیست؛ آیا برای نام‌هایی که رأی‌دهندگان هنوز آنها را روی دیوار انقلاب ایران می‌نویسند، چیز مبهمی باقی مانده که گوشزد سفیرِ اوکراین در انگلیس به تهران و پیونگ‌یانگ هم نتوانسته آن را برطرف کند؟ ضرورت‌های قلمروی واقعیت هرچه باشد نمی‌تواند بر حقیقتِ ایجابی انقلابی که برای دگرگونی بنیادین آن روی داده است پیشی بگیرد و به گمانم آن حقیقت آنقدرها خودآشکاره هست که برج‌ام را از همان لحظه‌ی پیدایش آن نفرین کند، چه رسد به دیدنِ فلاکتِ فراری‌های کیف و شنیدنِ افسوس سفیرِ آنها از یادکردِ قول‌وقرارهای بوداپست؛ اگر به سببِ تن‌دادن به کششِ فروکاست به قدرتِ مفروضِ جهان واقع است که یک‌داعیه‌ی انقلابی هنوز در برج‌ام به دنبال اثباتِ واقعیتی است که هرگز نداشته است، باید بدانند که درست به همان دلیل سخت در معرض آن است که در همپیمانی‌های اقتصادی و سیاسی با چین و روسیه نیز خاستگاه انقلابی خود را به یک‌باشندگیِ اردوگاهی-ضدامپریالیستی فروکاهد.

اسفندماه ۱۴۰۰